

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت

سال ششم، تابستان ۱۳۹۳، شماره مسلسل ۲۰

حقیقت مرگ، مرگ اندیشی و معنای زندگی

تاریخ دریافت: ۹۳/۷/۳

تاریخ تأیید: ۹۳/۱۰/۲۴

محمد مهدی قائمی *

دکتر احمد واعظی **

مرگ مهم‌ترین مسئله آدمی در طول تاریخ بوده و است. انسان فطرتاً طالب بقا، حیات و آسایش است و از نابودی و فنا فراری و متنفر است. این مسئله و دیدگاه‌ها و تحلیل‌های متفاوت درباره حقیقت و ماهیت مرگ و نیز هراس از مرگ و عوامل تقلیل وحشت مرگ تأثیری مستقیم در معناداری زندگی دارد. اینکه زندگی دارای ارزش زیستن است یا اینکه به هدفی پس از دنیا می‌انجامد و یا قابلیت بررسی کارکردها و نتایج را واجد است یا خیر، به معناداری یا بی‌معنایی و پوچی زندگی منجر می‌گردد. دیدگاه دینی انسان را به تفکر در آفرینش و هدفمندی آن و نیز ایمان به معاد و اعتقاد به جاودانگی دعوت می‌کند. حیات طیبه و حیات معقول در ادامه حیات متصل و واحد دنیا و آخرت پیشنهادی قرآنی جهت معناداری است؛ تصحیح دیدگاه نسبت به مرگ و اعمال صالح و توجه به جلوه‌های زیبای حیات اخروی و عدم غفلت از عمومیت مرگ

* دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام.

* دانش‌یار دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام.

و مواجهه با مرگ از عواملی است که زندگی را از چالش بی‌معنایی رها می‌سازد و آرامش و طمأنینه و اشتیاق به باریابی به جوار رب را افزایش می‌دهد.

واژگان کلیدی: مرگ، معنای زندگی، جاودانگی، حیات، انسان

مقدمه

مسئله مرگ و زندگی دو امر متضایف و، در عین مواجهه دائمی انسان با آن، اسرارآمیز و شگفت‌آور و مورد دغدغه آدمی است. پرسش‌های معنای زندگی که دسته‌ای از سؤالات قابل تأمل اند و با پاسخ بدانها زندگی جهت‌دار و هدفمند می‌شود و بی‌پاسخی زندگی را به چالش پوچی و سردرگمی می‌کشاند، عموماً با دو مسئله مرگ و رنج انسان رابطه مستقیم دارند.

توجیه مرگ به عامل اصلی شر و نابودی و فنا یا به عامل انتقال به عالمی فراخ‌تر و ادامه حیات به گونه‌ای دیگر مسئله معناداری را با گونه‌های مختلفی از توجیهات مواجه می‌کند. بدیهی است طبق تلقی بسیاری که مرگ را فنا و نیستی می‌پندارند، وحشت از اتمام حیات سایه سنگین خود را بر زندگی انداخته، معناداری را به چالش می‌کشد. اگر مرگ بدین معنا تفسیر شود، حتماً گریز از آن طبیعی است و در بهترین حالات زندگی، اندیشه مرگ شاهد لذات و لحظات را در کام او زهر خواهد کرد.

افرادی که مرگ را پایان حیات نمی‌دانند ولی به سبب اعمال ناپسند و خلاف خود از مرگ می‌هراسند نیز با مشکل فوق درگیرند و اندیشه مرگ شیرینی زندگی را از آنان خواهد ستاند. اما اگر ایمان به جهان آخرت با همراهی عمل صالح باشد و روح انسان از آلودگی گناه پاک باشد یا بشود، هراس از مرگ به مراتب تقلیل خواهد یافت. پس، باید به ماهیت مرگ از نگاه دین پرداخت و

هراس‌گریزی از آن را در مسیر بهبود معناداری حیات بررسی کرد. چشم‌انداز مثبت نسبت به آینده و سرنوشت سبب معنابخشی به حیات، و نگاه بدبینانه و بی‌جهت به فراروی سببی برای پوچ‌انگاری و نافرجام‌نگری است.

حالت تردید و ابهام نسبت به آینده لااقل تیره‌کننده معناداری است. مسئله مرگ آگاهی در دین اسلام بخشی از نصوص را اشغال کرده است و در دین بر آن تأکید شده است. ارائه تصویری جذاب از آینده مؤمنان و بهشت جاودان و بهشت رضوان، هشدارهای مکرر جهت دوری از پیامدهای سوء زندگی تبه‌کاران، و تشبیه مرگ به عالم خواب و تعبیر به توفی از آن، همه و همه، علایمی است که جهت‌داری حیات انسان پس از مرگ را روشن ساخته، امکان تجربه معناداری را فراهم می‌آورد.

مفهوم‌شناسی

حیات و موت

حیات به معنای زندگی، زندگانی و زنده بودن است (دهخدا، ۱۳۵۴: ۱۴/۱۲۹۶۵-۱۲۹۶۶) و معاش و معیشت و عیش معادل‌های آن است. (ابن‌منظور، ۱۴۲۷: ۲/۹۰) و موت نقیض حیات و ضد آن است.

حیات در معنایی ملازم با رشد و نمو، و موت ملازم با آرام گرفتن و خوابیدن نیز آمده است. (فیروزآبادی، ۱۳۱۷، ۱/۱۶۴) البته، از آثار حیات - آنهم در اموری که به نوعی مرتبط با مادیات‌اند - تحرک و احساس است. در مقابل، موت و هلاک فاقد این آثارند.

علامه طباطبایی (قدس سره) آورده است: «حیات یک قسم وجودی است که علم و قدرت از آن ترشح می‌گردد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۲/۲۵۱)

و شهید مطهری معتقد است: «حیات؟ فعلیت و ظهور قوت و نیروی ذاتی است که برای ظهور صفات اعتبار می‌گردد.» (مطهری، ۱۳۷۷: ۱/۴۷)

مراتب حیات: از آن جا که موجودات در نظام طولی آفرینش دارای مراتب مختلف و شدت‌های متفاوت وجودی‌اند و حیات به معنای ظهور آثار از شئون وجود است، پس، حیات متناسب با ساختمان وجودی خاص دارای مراتب مختلف می‌گردد.

به تعبیر علامه طباطبایی:

حیات در هر شیء به مقتضای ذات و خصوصیات وجودی او است و با تنوع مراتب موجودات از جماد و نبات و حیوان و انسان و ملائکه و عوالم عقول متفاوت خواهد بود لکن در معنایی جامع عبارت از تحقق همه امور است که قوام شیئی بدان بوده و اجزاء و شرایط آن می‌طلبند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ۲/۲۴۵)

همین مضمون در اندیشه صدرالمتألهین نیز وجود دارد. وی تسبیح و تحمید همه موجودات را مرتبط با مرتبه‌ای از حیات آنها می‌داند که در هر نوعی متناسب با صفات وجودی او است. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۱: ۱/۲۵۱)

در قرآن کریم، حیات در مورد گیاهان و جانوران و نیز قوه عاقله انسانی و حیات جاودان آخرت و صفتی از خداوند به کار رفته است. (برای نمونه، بقره: ۲۵۵؛ آل عمران: ۲؛ طه: ۱۱۱؛ عنکبوت: ۶۴؛ فجر: ۲۴؛ انعام: ۱۲۲؛ حدید: ۱۷؛ ق: ۱۱؛ نازعات: ۲۸؛ بقره: ۸۶)

به طور خلاصه می‌توان گفت:

حیات عبارت از صفت یا صفاتی است که سبب رشد و تعالی موجودات بوده، آنان را از حالت رکود و زوال و فرسودگی رها می‌سازد و اموری چون

حرکت، احساس، قدرت و علم از آثار آن است و دارای مراتب تشکیکی است که شأن وجود است و تمامی آنچه که در عالم وجود است و بهره‌ای از هستی داشته و منشأ اثر است از درجه‌ای از آن برخوردار است. اصل حیات ذاتاً از آن خداوند است که در رتبهٔ اعلائی وجود است نقیض آن موت و مرگ است که نوعی انفصال از اثر و یا آثار و علایم آن است.

معنای زندگی

معنای زندگی را، هر چند مفهومی انتزاعی است، عموماً در سه معنا به نحو مانعة‌الخلو خلاصه کرده‌اند: هدف زندگی، کارکرد زندگی و ارزش زندگی. البته، با این توجه که معناداری زندگی به هر یک از این سه معنا با لحاظ عنصر اختیار و تلاش آدمی حاصل شدنی است و، در مقابل، پوچی، بیهودگی و سردرگمی ملازم بی‌هدفی، بی‌ارزشی و حیرت انسان است. از آنجاکه حیات چیزی است که به وسیلهٔ آن آثار مطلوب در موجود مترتب می‌گردد، می‌توان معنای زندگی را عبارت از عملکرد قوای انسان در جهت تحقق آثار مطلوب و مورد انتظار در ابعاد وجودی او دانست، و نیز می‌توان گفت معنای زندگی مفهومی فلسفی و هستی‌شناختی است و زندگی معنادار مفهومی انتزاعی و برگرفته از تحقق جریان زندگی در راستای هدف مطلوب است.

جاودانگی

جاودانگی به معنای ماندن همیشگی است. مسئله مرگ زمانی می‌تواند چالشی عظیم در مسیر معناداری تلقی شود که مانع ادامهٔ حیات باشد و حب بقا را که حسی در درون انسان و نیاز فطری بشر است تهدید کند.

آنچه سبب بی‌معنایی می‌شود تصور توقف جاودانگی وجودی و فلسفی است، یعنی اینکه خودمان با هویت واقعی پس از مرگ باقی بمانیم و حیات منسوب به

ما در ساحتی دیگر، آنهم به صورتی پایدار و غیر منقطع، باقی باشد. کسانی که معتقد به جاودانگی فلسفی نبوده، در عین حال، توهم بقا را، به‌عنوان عامل رضایت‌بخشی و معنادهی به زندگی، به بشر القا می‌کنند، در واقع، نوعی بقای روان‌شناختی و مجعول را ارائه می‌دهند. اینکه انسان گرچه خود باقی نباشد اما از طریق اخلاف و اولاد و نوادگان بقاء یابد (وال، ۱۳۷۰: ۱۲) در واقع، نوعی فرافکنی و توهم رضایت است. بله، بقا در این دنیا به واسطهٔ اخلاف و فرزندان امری مطلوب و رضایت‌آور است اما به شرطی است که صاحب این رضایت خود در ساحتی دیگر باقی باشد.

همچنین، تصویر جاودانگی به باقی بودن آثاری از شخص پس از خروج شخص از دنیا نوعی القای توهم بقا است. اینکه کتاب و نوشته، نقاشی، موسیقی، مجسمه یا صنعتی پس از وجود شخص در دنیا باقی باشد و دیگران از این طریق نام او را زنده دارند و یا به نیکی از او یاد کنند، دغدغهٔ جاودانگی فلسفی را رفع نمی‌کند. وجود اثر خیر یا خدمت شخصی در صورتی سبب رضایت‌مندی و معناداری است که درک این هدف و اثر نیز از آن صاحب آن باشد. بله، در تلقی دینی، باز نهادن آثار خیر و سنت حسنه از آن جهت که موجب خیررسانی دائم به صاحب اثر و نیز حیات جمعی باقی او است مطلوب و مورد پسند و مورد تشویق است اما جعل این معنا بدون حیات باقی توهم‌آلود و بن‌بست بی‌معنایی است.

حقیقت مرگ و معنای زندگی

مرگ، به‌عنوان پدیده‌ای حتمی و انکارناپذیر، امری مورد اتفاق است و اساساً پذیرش زندگی به معنای پذیرش و قبول مرگ است. اما تأمل در واقعیت مرگ

طیف وسیعی از پرسش‌ها را همراه دارد که نوع پاسخ‌ها و تفسیرها معنای زندگی را حل و یا مواجهه با چالش می‌سازد. در واقع، بیان ماهیت مرگ نوعی تحلیل و تفسیر زندگی را به همراه دارد. پس، ارتباط مهمی بین مرگ و معنای زندگی وجود دارد. شخصی که معتقد به زندگی آخرت نباشد، چه بسا چنین بیندیشد که مرگ زندگی را بی‌معنا می‌کند. در مقابل، کسانی که به خدا و روز معاد اعتقاد دارند برای اعمال خویش عاقبتی در جهان پسین و چه بسا در همین جهان قایل‌اند و عمل خیر را مساوق پاداش نیکو و اعمال ناپسند را زمینه‌ساز عذاب الهی تلقی می‌کنند و نجات و شقاوت را در گرو اعتقاد به اعمال صالح و طالح می‌بینند و اگر لحظه‌ای این اندیشه بی‌رنگ شد، حیات را بی‌ثمر و بیهوده می‌بینند. اگر خدا و آخرتی نباشد و زندگی این دنیا در پروژه و طرح وسیع و هدفمند ابدی قرار نگیرد، نه زندگی ارزش زیستن دارد و نه توجیهی برای چگونه زیستن یافت می‌شود. بی‌تردید، حیات اخروی معنابخش به زندگی دنیوی است و این زندگی معنادار است حتی اگر با مرگ نباتی و حیوانی، گونه حیات عوض شود و مرگ سبب انتقال از گونه‌ای به حیات برتر باشد.

همچنین، گروهی معتقدند مرگ، به‌عنوان یک شر انکارناپذیر، ارزش زندگی و زیستن را زیر سؤال می‌برد. پس، معنای زندگی در یک تلقی (ارزش زندگی) درگیر مسئله مرگ و شر و یا خیر بودن آن است. هرچند همین تلقی با نوعی آسیب مواجه است و آن اینکه تلقی شر بودن مرگ دقیقاً با این پیش‌فرض است که زندگی خیر است و با ارزش. پس، مرگ ارزش حیات را نمی‌رباید، ولی دغدغه پایان سبب کم‌ارزش‌تر شدن آن است.

در تلقی و معنای دیگری از معنای زندگی (هدف زندگی)، اگر اهداف

ارزشمندی داشته باشیم و خود را وقف رسیدن به آنها نماییم، بی‌تردید، لذت زندگی افزون و معنادارتر می‌گردد. اما تصور مرگ، به‌عنوان پایان، آسیب اهداف بیرونی و رسیدن بدان را جدی می‌سازد و بیهودگی را رقم می‌زند، هر چند در دیدگاهی افراطی اینکه انسان روزی می‌میرد نمی‌تواند حیات معنادار افراد را هنگامی که زنده‌اند خدشه‌دار کند و حتی اگر مرگ را پایان بدانیم، زندگی معنادارتر نیز می‌گردد؛ هنگامی که بدانیم و بیندیشیم که روزی خواهیم مرد و پس از آن هیچ نخواهیم داشت و بلکه هیچ نخواهیم بود، در این صورت، قدر رضایتمندی و خرسندی و آسایش و لذت‌های ناشی از تجارب روزمره را بهتر و بیشتر خواهیم دانست و آنها را پاس می‌داریم. با این حال، در مجموع، دیدگاه‌های شایع مرگ را عامل اصلی بی‌معنایی تلقی می‌کنند.

در کل تلقی‌ها از مرگ قابل فروکاستن به دو تلقی است:

۱. مرگ پایان‌بخش حیات است و حضور مرگ مساوی با غیاب زیستن است؛
۲. مرگ حد فاصل دو نوع حیات و ارزش‌بخش به زندگی است و اگر نبود زندگی، قدر و ارزشی نداشت.

در هر حال، مرگ امری اسرارآمیز است و شاید یکی از دلایل آن این باشد که نمی‌توان گفت مرگ شبیه چیست، و تعریف آن به توقف حیات نیز نوعی دور به نظر می‌رسد، چه اینکه مرگ و حیات دو امر متضایف است و تعقل هر یک منوط به دیگری است.

جهان‌بینی انسان و نیز معرفت‌شناسی او در تلقی از مرگ مؤثر و سرنوشت‌ساز است؛ اگر جهان جز تأثیر و تأثر ماده چیزی نباشد، زندگی با مرگ خاتمه می‌یابد و جز لاشه‌ای عفن از انسان باقی نیست که آن هم در معرض فساد است. اما

قایلان به ترکیب انسان از جسم و روح مرگ را نوعی انفصال این دو می‌دانند و لذت و احساس را امری مستمر تلقی می‌کنند، هرچند این تلقی نیز در درون خود مواجه با برداشت‌های مختلف است.

آنچه مسلم و مشهود همگان است علایمی است که در پدیده مرگ رخ می‌دهد و آن نوعی قطع حرکات بدن، توقف مغز، قلب و نبض است. این امور خود حیات نیستند، بلکه از علایم حیات مادی‌اند؛ با مرگ، این علایم رخت می‌بندد. تعبیر به جدایی نفس و بدن نیز در مرگ جانداران همه‌گیر و جامع نیست. بی‌تردید، گیاهان و جانوران نیز مرگ دارند اما اینکه دارای نفس باشند، لااقل در نباتات، محل تردید است. وانگهی سلول‌های زنده در بدن نیز می‌میرند و این سؤال تکرار می‌گردد که آیا مرگ آنها جدایی نفس است یا نفس حاکم بر کل اجزاء تدبیر خود را از این سلول خاص برداشته است.

پس، آنچه مورد وفاق است علایمی است که در درگیری با فرایند حیات موجودند و پس از مرگ غیرمشهودند، اموری چون تغذیه، تنمیه، تنفس، تولید مثل، حرکت و حرارت.

اگر تلقی ترکیب روح و نفس را حقیقی بدانیم، طبعاً انسانیت آدمی با فروریختن این ترکیب و انفصال روح از بدن دچار خدشه و آسیب می‌گردد. به هر حال، ارائه تحلیل فلسفی رضایت‌بخش از مرگ امری دشوار است و توضیح شر بودن مرگ با نوعی ادامه احساس ملازم است. به تعبیری، ماده‌گرایان نمی‌توانند مدعی شرارت مرگ و آسیب‌رسانی آن باشند و، به قول توماس نیگل، اینکه چیزی که ما تجربه نمی‌کنیم نمی‌تواند به ما آسیب برساند. در عین حال، محرومیت از لذات نوعی آسیب است. (نیگل، ۱۳۸۳: ۱۱۸) بنابراین، تعریف و

تبیین مرگ بستگی به تعریف حقیقت و ابعاد وجودی انسان دارد. تحلیل‌های مادی‌انگارانه انسان، بی‌تردید، مرگ را به نابودی مطلق تعبیر می‌کنند و از نظر کسانی که به وجود روح و معاد معتقدند ولی روح را جنبه‌ای مادی در بدن تلقی می‌کنند، معنای مرگ از کار افتادن دستگاه مادی بدن و پراکنده شدن اجزای آن است که در معاد و حیات مجدد، این اجزاء مجدداً در کنار هم قرار می‌گیرند و دستگاه حیات را به راه می‌اندازند.

یکی دیگر از دیدگاه‌ها درباره حقیقت انسان و روح او این است که روح انسان جسمانی است، ولی از نوع جسمی لطیف و مثالی که ویژگی‌های جسم مادی را ندارد. بر اساس این دیدگاه، مرگ به معنای خارج شدن این روح جسمانی از بدن مادی انسان است (حلی، ۱۳۷۹: ۱۷) که با خارج شدن این روح مثالی از بدن و انتقالش به عالمی به نام برزخ مرگ اتفاق می‌افتد. در روز قیامت، روح بار دیگر به همان جسم بازسازی شده و یا جسمی شبیه آن برخواهد گشت. اما گروهی دیگر از متکلمان و فلاسفه معتقد به غیرجسمانی بودن روح‌اند، روح جنبه مجرد در وجود انسان است و به سبب تجردش منسوب به مکان نیست. پس، داخل در بدن نیست؛ روح مدبر بدن است و نوع ارتباط آن، عنایتی و تدبیری است، بدین معنا که روح با توجه به عنایتی که نسبت به بدن متعلق به خود دارد آن را تدبیر کرده، زنده نگه می‌دارد. در این دیدگاه، مرگ به معنای قطع ارتباط و علاقه بین روح و بدن است.

اما در پاسخ به اینکه چرا ارتباط روح با بدن قطع می‌شود، تحلیل‌های متفاوتی ارائه شده است. صدرالمتهلین، بر اساس نظریات خود و با توجه به اصل حرکت جوهری، معتقد است روح با تکامل جسم ایجاد می‌شود و در پرتو ارتباط با

جسم به تکامل خود ادامه می‌دهد. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۹: ۳۱۸ و ۱۰ و ۱۱ و ۹۴ و ۱۰۷؛ همو، ۱۳۶۱، ۲۳۵) پس، این نیاز روح به تکامل است که او را در قفس ارتباط با جسم نگاه داشته است. این حرکت تا زمان رسیدن به مقصد ادامه پیدا می‌کند و با رسیدن نفس به آخرین درجه کمال ممکن خود مستقل می‌شود و دلیلی برای ارتباط با جسم نمی‌بیند. پس، او را رها کرده، به مجردات می‌پیوندد. در این دیدگاه، مرگ به معنای استقلال نفس انسان است؛ بدن مرتبه نازله نفس است و نفس مرتبه عالیة بدن. (همو، ۱۳۶۱، ۲۳۵) و این بدان گونه است که از نظر رتبه، ابتدا استقلال حاصل می‌شود و سپس مرگ اتفاق می‌افتد و نه بالعکس. با این ترتیب، مرگی که بر اثر رسیدن نفس به آخرین مرحله تکامل و استقلال آن از بدن رخ دهد مرگ طبیعی، و مرگ بر اثر حوادثی چون تصادف و بیماری و جراحت مرگ اخترامی است؛ امکان دارد عوامل مادی یا معنوی دیگری، در مسیر تعیین شده مرگ طبیعی، موجب اخترام و شکسته شدن کشتی تن و ناتوانی آن از حمل نفس شود:

جان عزم سفر کرد، گفتم که مرو گفتا چه کنم، خانه فرو می‌آید

البته، به نظر می‌رسد این توجیه از عهده تبیین ماهیت مرگ اکثر انسان‌ها برنمی‌آید. در اکثر مرگ‌های طبیعی نیز بدن دچار اتفاقات و حوادثی می‌گردد که ناشی از رهاسازی اختیاری و طبیعی نفس نیست و باید چاره‌ای دیگر برای توجیه اتفاق مرگ در اثر عروض عوارض اندیشید. هرچند تبیین صدرایی از مرگ درباره تعدادی از صالحان پذیرفتنی است، حتی در آن موارد، تصور نصاب کمال و اشباع ظرفیت انسان و رها کردن نفس تدبیر را بسی دشوار است.

دیدگاه قرآنی و روایی درباره مرگ

قرآن کریم، برخلاف کسانی که مرگ را فنا و نیستی می‌دانند، بر بقای انسان پس از مرگ تأکید دارد و هرگز مرگ را نابودی تلقی نمی‌کند. حقیقت مرگ در این دیدگاه نوعی انتقال از عالم طبیعت به عوالم دیگر است.

تعبیر قرآن در باب مرگ به تبیین ماهیت آن کمک می‌کند:

چشیدن: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (آل عمران: ۱۸۵)؛ در معنای چشیدن این نکته اشراب شده است که مرگ فنا و نابودی نیست و در این تعبیر معنا ندارد، چراکه انسان تغییر و تحول را می‌چشد، نه امری عدمی را.

توفی: این تعبیر درباره مرگ دوازده بار به کار رفته، به معنای دریافت کامل است و چون خداوند دریافت‌کننده است، معنای مرگ نوعی رجوع الی الله است.

رجوع به رب: در آیاتی مرگ به رجوع به سوی خداوند تعبیر شده است: «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ» (قیامت: ۲۰؛ فجر: ۷ و ۲۸)، که حاکی از بقای انسان پس از مرگ است.

تشبیه مرگ به خواب: واژه توفی در مرگ و خواب به صورت مشترک به کار رفته است و این تنها وجه شبهی است که بین مرگ و خوابی که همگان از آن تجربه دارند یافت می‌شود: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا» (زمر: ۱۶)

و در سخنی از امام باقر علیه السلام آمده است که مرگ همان خوابی است که هر شب به سراغتان می‌آید، با این تفاوت که مدتش طولانی است. (ابن بابویه، ۱۴۰۳،

پس، مرگ امری وجودی است و دریچه‌ای به سوی حیات دیگر و نوعی

انتقال، و همین امر وجودی است که متعلق خلق الهی قرار می‌گیرد: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ» (ملک: ۲) مرگ همانند زندگی آفریده‌ای از مخلوقات الهی است؛ آغاز راهی به جهان فراخ‌تر است. با این دیدگاه، اصطلاح مرگ و موت در قرآن انتقال از جهانی به جهان دیگر است، نه فنا و نیستی.

و از آنجاکه حیات واقعی در آخرت است «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ» (عنکبوت: ۶۴)، در آنجا همراهی با مرگ نیست، ولی حیات دنیوی ملازم با مرگ است، چراکه همراه کاستی‌ها است.

قرآن کریم گاهی مرگ را فقدان برخی آثار حیات می‌داند، فقدانی که از قبیل عدم و ملکه است و در چیزی است که شأنیت وجدان آن را داشته باشد، مثل شعور و اراده در انسان: «وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» (بقره: ۲۸) همچنین، در قرآن کریم، شخصیت واقعی انسان بدن و جهازات و توابع آن نیست، چون بدن در معرض فنا است.^۱ و آنچه مورد خطاب الهی است و از این عالم به برزخ و بعد به قیامت عبور می‌کند روح او است. سلسله اعمال حیاتی روح مانند مکالمه با فرشتگان و آرزوها و تقاضاهای پس از مرگ گویای این حقیقت است که واقعیت انسان جسد او نیست و این شخصیت او است که در اختیار فرشته مرگ قرار می‌گیرد. (ربک. مطهری، ۱۳۸۰: ۲/ ۵۰۳ - ۵۱۱) باید گفت: مرگ وفات است نه فوت. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۳/ ۳۹۷) از آیه ۶۰ و ۶۱ سوره واقعه هم استفاده می‌شود که مرگ انتقال از خانه‌ای به خانه دیگر و تبدیل خلق به خلق دیگر است و فنا و انعدام نیست. در نتیجه، مرگ تولدی دوباره

^۱ ضمیر «کم» در «هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ» در سوره انعام، آیه ۶ همان است که به «من» و خود

تعبیر می‌شود و ثابت است.

است.

پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این باره می‌فرماید: «خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ وَ أَمَّا يَتَّقِلُونَ مِنْ دَارِ الْإِلٰهِ» (مجلسی، ۱۴۱۵: ۶ / ۲۴۹)

امام علی عَلِيٌّ مرگ را این‌گونه توصیف می‌فرماید: «الموتُ مفارقة دارالفناء و ارتحال الی دارالبقاء» (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۸) و در جای دیگر می‌فرماید: «خُذُوا مِنْ مَمَرِكُمْ إِلَى مَمَرِكُمْ» (همان).

دنیا جای عبور و آخرت جای قرار است و مرگ انتقال از یکی به دیگری است.

امام حسین عَلِيٌّ نیز در بیانی زیبا مرگ را به پل و گذرگاه تشبیه می‌فرماید که انسان مؤمن به واسطه آن از آلام و سختی‌ها عبور کرده، وارد جنت و اسعه می‌گردد: «فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْظَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَ الضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَّةِ الْوَّاسِعَةِ» (ابن بابویه، ۱۴۰۳، ۲۷۴)

از نظر قرآن کریم، مرگ هر چیزی هنگامی است که اجل آن فرارسد و همه موجودات دارای چنین اجلی هستند. (رک. روم: ۸) همگان در سیر و حرکت خود به نقطه‌ای خواهند رسید که در آن ساکن می‌شوند و استقرار می‌یابند. این نقطه استقرار، به فرموده قرآن، نزد خداوند است: «وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ» (انعام: ۲) و آنچه نزد خدا است باقی است: «وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بِبَاقٍ» (نحل: ۹۶). از این رو، موجودات با حضور و قرار نزد خداوند به بقا و حیات ابدی دست می‌یابند و همگان و در رأس آنها انسان‌ها با صیوروت به سمت خداوند به سوی او برمی‌گردند و در پیشگاه او حاضر می‌شوند: «وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (آل عمران: ۲۸) «وَ أَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى» (نجم: ۴۲) «إِلَى رَبِّكَ الرَّجْعِي» (علق: ۸). این بازگشت

همگانی همان مرگ است که خروج از زندگی و حیات نباتی و حیوانی و ورود به بقا و جاودانگی است. چنین اجل و مرگی که همه موجودات با آن مواجه می‌شوند و تمام عالم را فرامی‌گیرد، به هنگام قیامت کبری محقق می‌گردد و گستره آن همه پدیده‌ها و ماسوی‌الله را دربرمی‌گیرد: «وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (لقمان: ۲۲)

ترس از مرگ

همه انسان‌ها - کم یا بیش - از مرگ واهمه دارند، هر چند عوامل این هراس در افراد مشترک نیست و در گرو عوامل گوناگونی است. کسی که منکر ترس از مرگ است، در واقع، یا تصور آن را به درستی ندارد و یا در مراحل است که مرگ را برای زمان حال خود منکر است، یعنی نمی‌خواهد بدان فکر کند و فعلاً خود را در معرض آن نمی‌بیند. ترس از مرگ به همراه رشد انسان بارورتر شده، با تفکر و تصورات او از آینده ارتباط برقرار می‌کند. عدم آشنایی با این واقعیت و فرار از آن صرفاً دورتر شدن و تأخیر از ترس را موجب می‌شود و، در عوض آن، هراس را بسی سترگ‌تر و عظیم‌تر می‌سازد. هر چه آشنایی با مرگ کمتر گردد، ترس در آنها رشد بیشتری دارد. برخی معتقدند ترس از مرگ در دوران قرون وسطی بسی کمتر از زمان ما بود و این بدان جهت بود که والدین از ابتدای کودکی فرزندان را با واقعیت مرگ آشنا کرده و ابایی از مواجهه و فهم آن نداشتند. (مونو، ۱۳۷۰: ۱۱۱)

از طرفی، ادعا بر این است که ترس از مرگ در زنان بیشتر از مردان است، چراکه عواطف، هیجان و احساسات زنان زنده‌تر از مردان است. زنان تلاشی برای سرکوبی عواطف و احساسات خود ندارند. اما مردان به علت نیاز به صلابت،

مدیریت و ثبات سعی بر سرکوبی احساس و عواطف ناروای خود دارند. (فلاماریون، ۱۳۶۸:۹۱) همچنین گرچه با رشد سنی تصور مرگ و به دنبال آن ترس از مرگ افزایش می‌یابد و واقعی‌تر می‌گردد، این گونه نیست که این رابطه مستقیم همچنان ادامه یابد. در مقاطع سنین بالاتر، از آنجاکه تسلیم به مرگ رخ می‌نماید، ای بسا این رابطه معکوس باشد. همچنین، کشمکش‌های روانی و نیز وابستگی به موجودات عاملی برای افزایش ترس از مرگ است.

این عوامل که در همه انسان‌ها احتمالاً مشترک است و به‌عنوان عوامل روان‌شناختی ترس از مرگ به‌شمار می‌آید، معنای زندگی را با چالش جدی مواجه می‌سازد و این تصور و هراس، اگر شدت یابد و عوامل معناداری و اعتقاد به معاد و اهداف خلقت و لذت‌های باقی معنوی جلودارش نباشد، به پوچی و افسردگی و گاه بزهکاری و، در نهایت، خودکشی منتهی می‌گردد.

در بینش دینی بسیاری از این عوامل، خصوصاً با ضمیمه فضیلت‌پیشگی، عامل تقلیل ترس از مرگ است، چه اینکه از سنت قطعی مرگ فراری نیست.

از عوامل اصلی ترس از مرگ برای خداناباوران عدم اعتقاد به حیات دیگر و نابودی‌انگاری مرگ و انقطاع لذات، و برای خدایاباوران فراهم نساختن توشه آخرت و ویرانی اعمال است. همچنین، عدم شناخت صحیح از مرگ سبب تاریکی چشم‌انداز آن است. انسان‌ها هیچگاه تجربه شخصی از مرگ و تصور صحیحی از کیفیت آن ندارند. در روایتی از امام هادی علیه السلام نقل شده است:

«تَخَافُ مِنَ الْمَوْتِ لِأَنَّكَ لَا تَعْرِفُهُ» (ابن بابویه، ۱۴۰۳ق، ۲۹۰)

همچنین، وقتی از امام جواد علیه السلام در مورد ترس مسلمانان از مرگ سؤال شد، فرمود: «لَا نَهْمُ جَهْلُوهُ فِكْرَهُ وَ لَوْ عَرَفُوهُ وَ كَانُوا مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَأَحْبَبُوهُ وَ

لعلموا ان الآخرة خيرٌ لهم من الدنيا.» (همان)

دلبستگی شدید به دنیا نیز از دیگر عوامل ترس از مرگ است؛ کسانی که تمام همّ خود را دنیای مادی قرار داده‌اند و هدف نهایی را در همین لذات دنیوی جستجو می‌کنند و از حیات اخروی غافل‌اند، هر لحظه در هراس انقطاع لذات و اهداف خود می‌باشند، و کسانی که آخرت خویش را تباه ساخته، به این تباهی آگاه‌اند از مرگ هراس و وحشت دارند.

امام مجتبیٰ علیه السلام در بیان دلیل ناخوشایندی مرگ فرمود: «انکم آخرتکم آخرتکم و عمرتم دنیاکم فانتم تکرهون النقلة من العمران الی الخراب.» (مجلسی، ۱۴۱۵: ۶/ ۱۲۹)

مرگ‌اندیشی و معنابخشی به زندگی

هرچند اندیشه مرگ برای کسانی که آن را پایان و انتهای زندگی و توقف وجود تلقی می‌کنند خود سببی برای پوچی و بی‌ارزشی حیات است و آنان را به ورطه بی‌معنایی سوق می‌دهد، برای کسانی که مرگ را توقف حیات نباتی و حیوانی و ادامه‌ای دیگر می‌بینند آثاری مثبت و حتی معنابخش دارد. توجه به موقت بودن زندگی و لذات دنیوی و محدودیت حیات عاملی جهت استفاده بهینه از مدت توقف در این دنیا و بهره‌وری جهت حیات برین و برتر است و اگر اساساً مرگ خلق نمی‌شد، هیچ بهره مفیدی از این مدت حیات به عمل نمی‌آمد؛ خلق مرگ همچون خلق حیات در جهت آزمایش و رشد انسان‌ها است و در حیات بدون مرگ، تلاش اختیاری صورت نمی‌پذیرفت: «الذی خلق الموتَ وَ الْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (ملک: ۲).

از نگاه دینی، مرگ یک فرصت را متبادر می‌سازد، تهدیدی برای از دست رفتن فرصت‌ها و بهره نگرفتن‌ها است که سبب کمال است، یادآور محدودیت‌ها است. هر چند زمان توقف در اختیار انسان نیست، لکن آگاهی از محدودیت گریز از سستی و تنبلی و بیهودگی را در پی دارد.

مرگان‌دیشی در ساختن جامعه‌ای به دور از بی‌عدالتی و تنش‌ها نیز مؤثر است؛ آدمیان با توجه به گذرا بودن زندگی مادی انگیزه کمتری به ظلم و حق‌کشی و تصاحب حقوق دیگران دارند؛ رعایت حقوق متقابل می‌تواند تا حدی رهین اندیشه مرگ باشد؛ توجه به ماهیت دنیا و مالکیت‌های اعتباری و محدود و موقت آن، که اکثر ظلم‌ها جهت تصاحب آن است، سبب می‌شود جرم‌ها کمتر شود و امنیت که شاخصه معناداری زندگی است پررنگ‌تر گردد و مسالمت جای تجاوز را بگیرد.

از دیگر آثار مرگان‌دیشی درک لذت لحظه‌ها است؛ تصور بی‌انتهایی لحظات ملالت را به جای لذت همراه دارد. مرگان‌دیشی موجب آسان‌گیری زندگی و جدی نگرفتن حاجات و آمال دوردست است. در صفات متقین آمده است: «و حاجاتهم خفیفة» (نهج‌البلاغه، خطبه همام) مرگ آینه عبرت و بهترین واعظ برای انسان جهت دوری از زشتی‌ها است: «وَ كَفَى بِالْمَوْتِ وَاعِظًا» (تمیمی آمدی، ۱۳۸۷: ح ۱۱۹۶)، یادآور نوعی مبارزه و هشدار رشد و تحول از بودن به شدن است.

برای بسیاری از کسانی که عمر خود را در راه کسب فضایل مصروف داشته و از بسیاری لذات در این مسیر چشم‌پوشی کرده‌اند، تصور مرگ مایه امید به راحتی و وصول به آرامش و ثبات است. کسانی که صبر پیشه کرده‌اند و در تجارتی عظیم شرکت جسته و مترصد درو کردن کشته خویش‌اند: «صبروا ایاماً

قصيرة اعقبتهم راحة طويله، تجارة مربحة» (نهج البلاغه، خطبه همام). رسیدن به راحت طولانی و بی پایان معنای زندگی را تبیین می‌سازد و آن را در راستای هدف قرار می‌دهد.

برای عارفان بالله حیات دنیوی گذرگاهی است که در آن، تنگناهای مادی موجب خفقان و عدم پرواز روح آنها است، مانعی برای عروج و آسایش و لذت باقی در جوار پروردگار است: «وَلَوْ لَا الْاَجَلَ الَّتِي كَتَبَ اللهُ عَلَيْهِمْ لَمَا اسْتَقَرَّتْ اَرْواحُهُمْ فِي اجْسادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقاً اِلَى التَّوَابِ وَ خَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ» (نهج البلاغه، خطبه همام).

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم راحت جان طلبم وز پی جانان بروم
 به هوای لب او ذره صفت رقص کنان تا لب چشمه خورشید درخشان بروم
 یاد مرگ موجب آمادگی دائمی برای ورود به عالم حساب است و این آمادگی چیزی جز سامان بخشی حیات دنیوی و پرهیز از ناشایستی‌ها نیست: «اذكروا انقطاع اللذات و بقاء التبعات» (نهج البلاغه، حکمت ۴۳۳).

پس، یکی از کارکردهای مرگ‌اندیشی فهم ارزش حیات است. اگر مرگ نبود، زندگی قدر و ارزشی نداشت، چراکه محدودیت‌ها ارزش را به دست می‌دهد. جهت تشبیه می‌توان به نهاد اقتصاد اشاره کرد که اگر عرضه زیاد باشد قیمت‌ها کاهش می‌یابد و اگر عرضه بیش از حد باشد، دیگر قدر و قیمتی برای کالا باقی نیست؛ طلا و الماس زمانی ارزشمند است که عرضه آن نامحدود نیست. دامنه حیات مادی نیز اگر بی‌انتها بود، زندگی قدری نمی‌یافت. به قول مولانا که در دفتر اول مثنوی اش آورده است:

آن یکی می‌گفت خوش بودی - گر نبودی پای مرگ اندر میان
 آن دگر گفت ار نبودی مرگ هیچ - که نیرزیدی جهان پیچ پیچ
 خرمی بودی به دشت افراشته - مهممل و ناکوفته بگذاشته

امیرالمؤمنین علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَبَادِرُوا آجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ وَابْتَاعُوا مَا بَيْتَقِي لَكُمْ بِمَا
 يَزُولُ عَنْكُمْ وَتَرَحَّلُوا فَقَدْ جَدَّ بِكُمْ وَاسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَظْلَكُكُمْ وَكُونُوا قَوْمًا
 صٰحِحَ بِهِمْ فَاَنْتَبَهُوا وَعَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ لَهُمْ بِدَارٍ فَاسْتَبَدُّوا فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ
 يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا. (نهج البلاغه، خطبه ۶۳)

بندگان خدا! پرهیزگار باشید و با اعمال نیک خود بر مرگ پیشی گیرید و با
 آنچه از دستتان می‌رود چیزی را که برایتان می‌ماند بخرید. بار سفر ببندید که
 در بردن شما جدی هستند. برای مرگ مهیا شوید که بر سرتان سایه افکنده است.
 چون مردمی باشید که بر آنها بانگ زدند و بیدار شدند و دانستند که دنیا
 برایشان سرای اقامت نیست و، از این رو، آخرت را جایگزین آن کردند. خداوند
 شما را بیهوده نیافریده.

توجه به این فراز خطبه بیانگر پیوند دنیا و آخرت، مرگ‌اندیشی و، در نهایت،
 معناداری است؛ بیهوده نبودن خلقت جهت‌دار بودن به سمت آخرت است و
 غفلت از مرگ سبب عبث دانستن و بی‌معنایی می‌باشد. در این روایت تأکید بر
 ربط واقعی و تأثیر مستقیم حیات دنیا در حیات جاودان اخروی است. این پیوند
 واقعی و عینی سبب ارزشمندی ذاتی حیات دنیا است. و تفتن به مرگ و تفکر
 بدان و مرگ‌آگاهی دارای کارکرد مثبت در زندگی بشر است، چون او را به قدر
 دانستن حیات و زندگی‌ای که واقعاً ارزشمند است [و ارزشمندی‌اش را از خود
 مرگ نگرفته است] رهنمون می‌شود.

آن حضرت در نامه ۳۱ می فرماید:

يَا بُنَيَّ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَ ذِكْرِ مَا تَهْتَجُمُ عَلَيْهِ وَ تَفْضِي بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَيْهِ
حَتَّى يَأْتِيكَ وَ قَدْ أَخَذْتَ مِنْهُ حِذْرَكَ... سَلَكَتَ بِهِمُ الدُّنْيَا طَرِيقَ الْعَمَى وَ أَخَذْتَ
بِأَبْصَارِهِمْ عَنْ مَنَارِ الْهُدَى فَتَاهُوا فِي حَيْرَتِهَا وَ غَرَقُوا فِي نِعْمَتِهَا وَ اتَّخَذُوا رَبًّا
فَلَعِبَتْ بِهِمْ وَ لَعِبُوا بِهَا وَ نَسُوا مَا وَرَاءَهَا.

ای فرزندم! مرگ را و موقعیتی را که ناگهان در آن قرار می گیری و پس از مرگ که بدان می رسی فراوان یاد کن، تا چون مرگ به سراغت آمد برای آن مهیا باشی و کمر خود را بسته باشی ... دنیا آنها را به کورده راه رانده و دیدگانشان را از دیدن فروغ چراغ هدایت فرو بسته. آنان در وادی حیرت سرگردان اند ولی غرق در نعمت اند؛ دنیا را خدای خویش ساخته اند پس، دنیا آنان را به بازی گرفت و آنان سرگرم بازی با دنیا شدند و آنچه را به دنبال آن است از یاد بردند.

در این فراز، حضرت پس از مرگ آگاهی و ضرورت توجه به مرگ با تعبیر «سرگردانی در بیراهه و وادی حیرت» به بی معنایی زندگی اشاره کرده است و سبب آن را غفلت از آخرت می داند و یادآور می شود که با مرگ این تاریکی زدوده، حقایق روشن می گردد. تجهیز و آمادگی برای مسیر آخرت و عدم ورود به بی معنایی و پوچی و جعل اهداف واهی که مخالف معناداری است، یکی از ثمرات مرگ اندیشی و تفکر در رابطه دنیا و آخرت است.

در تعبیری دیگر آمده است:

فَمَنْ سَعَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحَيَّرَ فِي الظُّلُمَاتِ وَ ارْتَبِكَ فِي الْهَلَكَاتِ وَ مَدَّتْ
بِهِ شَيْطَانُهُ فِي طُغْيَانِهِ وَ زَيَّنَتْ لَهُ سَبِيَّ أَعْمَالِهِ فَالْجَنَّةُ غَايَةُ السَّابِقِينَ وَ النَّارُ غَايَةُ
الْمُقَرَّبِينَ. (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷)

پس، آن کسی که جز به حساب خویش پردازد، خود را در تاریکی سرگردان و در هلاکت افکنده است ... پس، بهشت پایان راه پیشتازان و جهنم سرانجام کوتاهی‌کنندگان است.

تأکید حضرت در این فرموده بر هدف‌داری نظام کیهانی و بیهوده نبودن اعمال است؛ سنت‌های الهی حاکم بر خلقت حاکی از حکمت و هدف‌داری آن است و انسان نیز باید زندگی را در همان جهت تنظیم نموده، معنادارش سازد. در این بیان، ناآگاهی و ناهشیاری از مرگ موجب حیرت و بی‌معنایی است. یعنی بین مرگ‌اندیشی و معناداری حیات پیوندی استوار برقرار است.

با توجه به این آموزه و فرازهای فراوان دیگر از حضرت و نیز از سایر ائمه علیهم‌السلام می‌توان دریافت: مرگ، که جزء جدایی‌ناپذیر وجود انسان است و غفلت از آن معادل غفلت از خویشتن است، سبب معناداری و جهت‌بخشی به زندگی است.

نکته آنکه مرگ، نه از آن جهت که مرگ است بلکه از آن جهت که آستانه ورود به جهانی دیگر است که بسی والاتر و فراخ‌تر می‌باشد، موجب ارزشمندی حیات دنیوی است. از سوی دیگر، پیوند و ارتباط واقعی میان چگونه زیستن در دنیا و چگونگی زندگی اخروی موجبات ارزشمندی زندگی دنیا را فراهم می‌آورد و اگر این ارتباط عینی و واقعی نباشد، مرگ به تنهایی نقشی در ارزشمندی ندارد مگر آنکه هشدار و تنبه‌ناپایداری است که تأثیر بر قدرشناسی فرصت محدود دارد. این مقدار تأثیر برای قدر دانستن زندگی دنیا مختص مؤمنان نیست و معادناپوران نیز در دریافت آن سهیم‌اند.

به عبارتی، ارزشمندی ذاتی زندگی دنیوی مرهون ربط و تأثیر واقعی آن بر حیات ابدی است و مرگ‌اندیشی و مرگ‌آگاهی، امری لغو و بی‌اثر نیست بلکه

دارای کارکرد مثبت در زندگی انسان معتقد به آخرت است. پس، مطلوبیت آن ابزاری است؛ ممکن است در افرادی موجب ناامیدی و پوچی گردد و در برخی ولع در التذاذ و دم‌غنیمی را به دنبال آورد و در گروهی دیگر، که باور به آخرت داشته و به پیوند عینی دنیا و آخرت توجه دارند، موجب مدیریت بهتر زندگی دنیوی و جهت‌دار کردن آن و ازدیاد معنویت و اخلاق شود. پس، رابطه مرگ‌اندیشی با معناداری زندگی دوسویه است و برای همگان موجب معنابخشی نیست.

عوامل تقلیل ترس از مرگ

بی‌تردید تقلیل هراس از مرگ عامل آسایش روانی، امنیت خاطر و عدم چالش جهت معناداری زندگی است. همگان با فرار از نابود شدن، به دنبال بقا و توجیه و فهم مرگ هستند. در این میان، عواملی جهت تقلیل ترس از مرگ در توصیه‌هایی بیان می‌شود که مخاطب آن توصیه‌ها خداپاوران‌اند. تفکیک میان سعادت و آرامش واقعی با احساس سعادت و آرامش روانی بسیار کارگشا است. اموری چون ترک یا کنترل لذت‌جویی، گرچه در سعادت حقیقی و آرامش واقعی مومنان به خدا و آخرت مؤثر است، برای غیرمؤمن به آخرت توصیه‌ای عام جهت دستیابی به آرامش روانی نیست.

ترک وابستگی به دنیا

یکی از عواملی که سبب کاهش ترس است استفاده معقول و غیرافراطی از لذات دنیا است. این پدیده روانی و عاطفی که سبب وابستگی روح و روان آدمی به امور دنیا و لذات آن است همراه اعتیاد است و مرگ عاملی برای ترک این

عواطف و وابستگی‌ها است. طبعاً، هر چه دلبستگی‌ها افزون باشد ترک آن دشوارتر است. پس، با قطع نظر از توصیه‌های دینی، پرهیز از افراط در لذات و شهوات می‌تواند این ترس را بکاهد.

امیرالمؤمنین علیه السلام:

فَلَا تَلْغَايَةَ أَمَانِكُمْ وَإِنَّ وِرَاءَكُمْ السَّاعَةَ تَخَدُّوكُمْ تَخَفُّوْا تَلْحَقُوا فَإِنَّمَا يَنْتَظِرُ
بَأْوَلِكُمْ آخِرُكُمْ. (نهج البلاغه، خطبه ۲۱)

قیامت پیش روی شما و مرگ در پشت سر، شما را می‌راند؛ سبک‌بار باشید تا برسید؛ همانا، آنان که رفتند در انتظار رسیدن شمایند.

از طرفی، هر چه زندگی اخلاقی‌تر و دینی‌تر باشد، ترس از مرگ کمتر و شاید عشق به مرگ افزون‌تر می‌گردد تا جایی که انسان گویی با مرگ انس گرفته، بدان مشتاق می‌گردد.

امام علی علیه السلام فرمود:

وَاللَّهِ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ آتَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ. (نهج البلاغه: خطبه ۵)
«به خدا سوگند علاقه فرزند ابی‌طالب به مرگ از علاقه طفل به پستان مادر

بیشتر است.

اصلاح نگرش نسبت به مرگ: از دیدگاه همه ادیان الهی، از جمله دین اسلام، مرگ نابودی نیست. تعبیر «توفی» در قرآن کریم به معنای «بازستاندن کامل است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۲/۲۲). این بدان معنا است که انسان غیر از بعد جسمانی، که در معرض زوال است، واقعیت دیگری دارد که خداوند آن را هنگام مرگ پس می‌گیرد و محفوظ می‌دارد: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» (زمر: ۴۲).

توجه به زیبایی‌ها و جلوه‌های حیات اخروی: همه انسان‌ها علاقه‌مند به زیبایی و آسایش و امنیت‌اند و چون تصورشان بر آن است که مرگ خط بطلان بر تمامی

این خوشایندی‌ها است، از آن نفرت دارند و می‌هراسند اما در واقعیت خارجی و عینی بنا بر آموزه‌های دینی زیبایی‌ها و دل‌بستگی‌های این دنیا قابل مقایسه با آخرت نیست: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (عنکبوت: ۶۴).

توجه به این نکته که انسان با عبودیت می‌تواند به احساس رضایت و آرامش کامل برسد و مرگ آغاز این مسیر زیبا است هر اس انسان را کاسته، بلکه او را مشتاق می‌سازد: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» «وَ ادْخُلِي جَنَّاتِي» (فجر: ۲۷-۳۰)

روایات اسلامی مرگ را رحمتی از جانب پروردگار برای بندگان مؤمن ارزیابی می‌کنند و می‌کوشند نگرش مثبت به مرگ را در افراد ایجاد کنند. تفکر در آیات الهی و نعمت‌های بهشت و شوق رسیدن به آنها در اثر عمل به فرامین الهی، مرگ را برای انسان آسان و شیرین می‌نماید.

توجه به عمومیت مرگ و یاد مرگ: انسان باید توجه کند که مرگ سنت قطعی الهی است و قانونی خلل‌ناپذیر و حاکم بر نظام مادی است: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (آل عمران: ۱۸۵)

امام علی علیه السلام:

إِنَّ الْمَوْتَ طَالِبٌ حَتَّىٰ لَا يَهْوَتَهُ الْمُقِيمُ وَلَا يُعْجِزُهُ الْهَارِبُ.
(نهج البلاغه، خطبة ۱۲۳)

مرگ در جستجوی همه است، چه آنان که مقاومت کنند و چه فرار هیچ‌کدام از مرگ رهایی ندارند.

و این امر عظیم واقع‌شدنی است. پس، ترک یاد مرگ صرفاً بر هراس آن

می‌افزاید؛ انسان نباید از یاد مرگ غافل گردد. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أَكْبَسُ النَّاسَ مَنْ كَانَ أَشَدَّ ذِكْرًا لِّلْمَوْتِ.» (مجلسی، ۶: ۱۴۱۵ / ۱۳۰)

یاد مرگ با ایجاد فضای مناسب روانی برای مواجهه با آن سبب آمادگی می‌شود و از هراس و هول آن می‌کاهد.

امام علی عَلِيٌّ فرمود:

بَادِرُوا أَمْرَ الْعَامَّةِ وَخَاصَّةَ أَحَدِكُمْ وَهُوَ الْمَوْتُ فَإِنَّ النَّاسَ أَمَامَكُمْ وَإِنَّ السَّاعَةَ تَخْذُوكُمْ مِنْ خَلْفِكُمْ تَخَفُّوا تَلَحُّوا. (نهج البلاغه، خطبه ۷)

به سوی مرگ که همگانی است و فرد فرد شما را از آن گریزی نیست
بشتابید. همانا مردم در پیش روی شما می‌روند و قیامت از پشت سر شما را
می‌خواند. سبک بار شوید تا به قافله برسید.

نتیجه

تفکر درباره آفرینش و هدف آن و ایمان به خداوند و آخرت، سبب نوعی نگرش به مرگ است که مطابق با نظام فلسفی هستی است. مسأله مرگ زمانی می‌تواند بعنوان چالش در سیر معناداری تلقی گردد که مانع ادامه حیات بوده و حب بقاء را که در درون انسان‌ها نهادینه است، تهدید کند. ایمان به بقاء در ساحت دیگر و جاودانگی و امکان رضایتمندی و خرسندی و آسایش، موجب معناداری حیات است. اگر مرگ را امری وجودی و دریچه‌ای به حیات دیگر و نوعی انتقال تلقی کنیم و تولدی دوباره برای آدمی قایل شویم و با توجه به عوامل دینی و فضیلت پیشگی موجبات تقلیل هراس از مرگ را فراهم سازیم، احساس بی ارزشی حیات رخت برمی‌بندد. برای کسانی که مرگ را توقف حیات نباتی دانسته و ادامه‌ای دیگر را می‌بینند. آثار معنابخشی پدیدار می‌شود. مرگ

اندیشی در ساختن جامعه‌ای به دور از عدالت و تنش موثر بوده و درک لحظه‌ها و اغتنام از فرصت‌ها را سبب می‌شود و رفع ملالت و کسالت و روزمرگی سبب آمادگی دائمی برای ورود به عالم حساب است.



کتابنامه

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه.
- ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الاخبار، بیروت: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد (۱۳۸۷)، *غررالحکم و دررالکلم*، قم: نشر صدوق.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹)، *تفسیر موضوعی قرآن کریم*، قم: اسراء.
- حلّی، حسن ابن یوسف، *کشف الفوائد فی شرح قواعد العقاید*، موسسه امام صادق، قم، ۱۳۷۹.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۵۴)، *لغت‌نامه*، تهران: امیرکبیر.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت: دارالعلم دارالشافیه، ۱۴۱۲ق.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۷۹)، *الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، قم: مکتبه المصطفوی.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۱)، *العرشیه*، تصحیح غلامحسین آهنی، تهران: مولی.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۱)، *تفسیر القرآن الکریم*، تحقیق محمد خواجه‌ای، قم، بیدار.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۷ق.
- فلاماریون، گامیل (۱۳۶۸)، *اسرار مرگ و زندگی*، ترجمه مجید یزشکیپور، چ ۳، تهران: دنیای کتاب.
- فیروز آبادی، مجد الدین، *القاموس المحیط*، بیروت، موسسه (الاعلمی) للمطبوعات، ۱۳۱۷ق.
- مثنوی معنوی، *جلال الدین بلخی*، تصحیح نیکلسون، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۱۵)، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۵ق.
- مرگ و جاودانگی، [مجموعه مقالات]، ویراسته مصطفی ملکیان، ترجمه سیدمحسن رضازاده،

دفتر پژوهش و نشر سهروردی.

- مطهری، مرتضی (۱۳۷۷)، *فلسفه تاریخ*، تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۳)، *مجموعه آثار*، تهران: صدرا.
- مونو، اونا (۱۳۷۰)، *درد جاودانگی*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: نشر البرز.
- وال، ژان، (۱۳۷۰)، *بحث در مابعدالطبیعه*، ترجمه یحیی مهدوی، تهران: خوارزمی.

